

## در نبود ساواک و ساواما

«روشنفکران» و قلم بزمزدان و سیاست بافان از صد سال پیش که دولت انگلیس با بر اه انداختن شو و نمایش انقلاب، از راه بکار انداختن صدها دیگ پلو و پرداخت مبالغ ناچیزی به سردسته ها و میدان داران و هوچی ها و تبلیغاتچی ها و همکاری بعضی از رؤسای عشایر کشور و فراماسون ها، «انقلاب مشروطیت» را به پیروزی رساند، کلمات آزادی و دموکراسی و رد زبان طایفه مزبور گردید. در سالهای پیش از انقلاب می گفتند ساواک و سانسور مانع از «هنر نمائی» و «درخشندگی» و اثبات «نبوغ و استعداد» آنها می باشد. بعد از انقلاب ساواما را مسئول این جمود و خمود فکری خود معرفی می کردند. بهمین جهت و حتی از بیست سال پیش تقریباً اکثر این «نوابغ» در کشورهای آزاد مقیم شدند، احمق ها و آنهایی که به میزان دنانت و بی استعدادی و غرض ورزی و گنده گوئی این طبقه واقف نبودند، تصور می کردند بزودی آسمان کشورهای غربی در اثر درخشیدن ستارگان علم و ادب و دانشمندان و روشنفکران ایرانی، نورانی تر خواهد شد!!!

ولی... ولی دیدیم چه فصاحت و بدنامی و بی آبرویی ببار آوردند، چگونه در جلسات سیاسی و «ملی» و «میهنی» و فرهنگی آنان که با هزینه بیگانه و یا ساواما تشکیل می شد، بیش از 40-50 نفر از پیرمردهای بازنشسته و از کار افتاده شرکت نمی کردند. دیدیم در تمام بیست سال گذشته از سه چهار میلیون نفر ایرانی مهاجر، حتی دو درصد آنها، در «تظاهرات سالنی» و سخنرانی های «دانشمندان بسیار خوش نام و خوش سابقه» که اغلب در آخور عوامل بیگانگانه تغذیه می شدند، شرکت نمی نمودند. دیدیم اغلب دکانهایی که بنام انجمن های فرهنگی در گوشه و کنار جهان تشکیل دادند، بوسیله بی فرهنگ ترین و بدنام ترین و سرسپرده ترین افرادی که نه صلاحیت علمی داشتند، نه اخلاقی و نه فرهنگی، تأسیس و اداره می شدند و می شوند و دیدیم و می بینیم که شرکت کنندگان جلسات آنها هم، همان چهره های مسخ شده و عاطل و باطلی هستند که از شدت بیکاری، برای وقت گذرانی دعوت مدیران «بسیار محترم!!!» انجمن ها را قبول می کنند.

دیدیم شار لاطان های وقیح و بدنامی نظیر لاجوردی بنام پیشگوئی و پیش بینی و تجزیه و تحلیل وضع اقتصادی، فرهنگی، علمی و صنعتی ایران در سالهای آینده و خیلی دورتر نمایش های مضحک با کمک های مالی بیگانگان و یا عوامل آنها و با شرکت همان عناصر بدنام، ترتیب میداد!!! جالب ترین شاهکار این روشنفکر شار لاطان، اغفال زن «معروفه» ابتهاج و خود ابتهاج که دیگر قادر بحرکت و تعقل و تفکر نبود و با صندلی چرخدار او را حرکت می دادند، برای آوردن او به پاریس و شرکت در جلسه ای که از صدها نفر!!! از «دانشمندان»!!! برای تجلیل از خدمات او تشکیل خواهد شد، بوده است. این شیاد با دریافت مبلغ هنگفتی از زن ابتهاج و خود ابتهاج که نیاز حیاتی به ذکر خیر داشتند، نیمه جان او را به پاریس آورد تا در جلسه ای که بیش از سی چهل نفر از همان قماش در آن شرکت نکردند، از خدمات!!! این عنصر فاسد و سرسپرده که بیش از صدها میلیون دلار از ثروت ملی را به بانکهای خارج انتقال داده است تجلیل نمود!!!

میگویند بوسیله عبدالمجید مجیدی کمونیست سابق و «شاه پرست» بعدی و مشاور فعلی ملکه سابق نیز مبلغی برای «خدمات فرهنگی» از فرح دیبا گرفته است...

خلاصه، کار اخاذی و کلاشی از هر طریق و از هر کس و از هر قوم و قبیله ای و از هر سازمان جاسوسی عمال بدنام خارجی نظیر جعفر راند و خسرو اقبال، دامنه گسترده ای پیدا کرد. بطوریکه جعفر راند، موجود حقیر و بدنامی که در نتیجه جاسوسی و خدمت به عربستان سعودی و سایر اعراب صاحب ثروت هنگفتی شده بود، 12 میلیون فرانک برای استخدام اسمعیل پوروالی و انتشار مجله ای بنام «روزگار نو»، اختصاص داد که پس از اینهمه سال تیراژ آن از چند صد نسخه تجاوز نمی کند. چند نفر دیگر از قلم بزمزدان منجمه مدیر یک نشریه ای که پیش از انقلاب در یک کاباره ای مستخدم بود و یک نامه فدایت شوم هم به عمه اش نمیتواند بنویسد و قلم بزمزد دیگری بنام علیرضا نوری زاده که حداقل میتواند هنگام مردن

جعفر رائد بنویسد: «از سنگ ناله خیزد» استخدام نمود. در چنین شرایطی که بی آبرویی و بی حیثیتی به اوج خود رسیده بود، و رسانه های گروهی وسیله ارتزاق و امرار معاش و اخاذی و کلاشی قرار گرفته اند، خانم منصوره پیرنیا که او نیز البته با سرمایه فرح پهلوی روزنامه ای برآه انداخت که در اثر عدم استقبال مردم خیلی زود تعطیل شد، آلبوم خصوصی فرح دیبا را چاپ کرد و خرید آنرا به قیمت گزافی به غارتگران و مقامات سابق و به پولداران تحمیل نمود.

برتر از این بی آبروئیها، تشکیل احزاب و سازمان های «سیاسی و نظامی» با شرکت دو سه نفر مفتخور و با سرمایه های خارجی، برای دریافت کمک بیشتر از اعراب و سیا و یا اسرائیل بوده است. دکتر عزت اله همایونفر که او نیز فراماسون می باشد، با فتوکپی نمودن صفحات کتب شعر او و قدما و چاپ آنها در نشریه لندن، و بعد چاپ آنها در کتاب هزار صفحه ای با قیمت حدود هزار فرانک، و عدم استقبال مردم، نمونه دیگری از کارهای فرهنگی و مطبوعاتی این طبقه می باشد.

جالب اینکه نشریه ای که خود را ارگان یک سازمان نظامی که تمام دیزی خوران و حقوق بگیران و «سربازان» و «اردوی» آن از چند نفر از آدم های مفتخور و بازنشسته تجاوز نمی کرد، و بوسیله همین دکتر همایونفر و نوری زاده و یکی دو نفر دیگر از قلم بمزدان انتشار می یافت، روش جالب و مسخره و خنده داری پیش گرفته بود. مثلاً در صفحه اول این روزنامه نوشته می شد: فرمانده گردان 44 - فوری با تیپ 121 تماس بگیرید!! و در کنار این خبر نوشته می شد هنگ کاوه فوری با لشکر بیستم ارتباط حاصل کنید!!! یا جوخه 21 - فوری خود را به سروان الکساندر معرفی نمائید! یا تیمسار وحداتی نوری فوری خویش را به سپهبد بیوک صابر معرفی نمائید!!! فرمانده این ارتش نجات بخش بوسیله این روزنامه ارگان خود به نیروهای نظامی تحت اختیار در ایران دستور میداد که مثلاً 1500 جوخه اعدام تشکیل بدهند و دو هزار کمیته انتقام در سراسر ایران برای بدار آویختن دستاربندها ترتیب بدهند. در فرمان خود که در ارگان او چاپ می شد، دستور میداد «دکتر نعمانی» فوری او امر نظامی مرا به فرماندهان گردانها، تیپ ها و لشکرها ابلاغ کنید!!! و مهاجرین انگشت تعجب بدندان میگزیدند...!! زیرا نویسندگان این نشریه هم عزت اله همایونفر و علیرضا نوری زاده بودند. با وجود آمدن چنین شرایطی نسل جوان و مردم عادی که تشنه دانستن بودند، از نشریات فارسی بکلی روگردان شدند و این روگردانی سبب شد که اسمعیل پوروالی که حقوق بگیر بیش از 20 روزنامه چپ و راست پیش از انقلاب، حتی عباس شاهنده نیز بوده است و در زمان جنگ ایران و عراق نیز با نوشتن «گفتار» برای فرستنده های شاپور بختیار و ارتشبد اویسی که هر دو با هزینه دولت عراق و از بغداد پخش می شدند، مبالغی از هر یک از آنها دریافت می نمود. او نیز چندین بار فریاد کرد که چرا ایرانی ها نشریات فارسی را نمیخوانند...!! عجب آنکه، وقتی چند سال پیش شاهزاده رضا از وضع مالی خود شکایت نمود، خسرو اقبال آدم بدنام و بدسابقه که میلیونها به خارج انتقال داد، برای مسخره کردن نوه رضاشاه چکی بمبلغ ده دلار در نشریه اسمعیل پوروالی چاپ کرد تا میزان شرم و حیل و حق شناسی خود را ثابت کند.

و وقتی بدانیم «رهبران اپوزیسیون» باوجود دریافت آن مبالغ هنگفت از دشمنان ایران و سازمان های جاسوسی غرب، حتی نتوانستند چند نفری عضو متعهد و معتقد پیدا کنند، کشته شدن آنها آنهم با جدا کردن سرشان از بدن، بوسیله «اعضای» خود آنها، جای شگفتی ندارد. زیرا وقتی عضویت در یک سازمان و گروه، ارتباط با دریافت مبلغ پیدا می کند، هر کس پول بیشتری بدهدی، میتواند آن عضو را به کشتن کارفرما و رهبر خویش تشویق کند.

برگرفته از آهنگ سیاسی